



بوداییان سکولار

مختصات روایت آمریکایی از دین و بودیسم
Tricycle
سردبیر نشریه بودایی
مترجم: محسن حدادی
گفت و گو با هلن تورکف

شما به مدت ۲۵ سال سیر تحول بودیسم را در آمریکا چه به عنوان یک فرد متخصص و چه در جایگاه سردبیر مجله Tricycle دنبال کرده‌اید، درباره روند پیشرفت بودیسم و تحولات آن توضیح دهید.

تغییرات زیادی پدید آمده است. این روزها مردم درباره بودیسم چیزهایی می‌دانند و خیلی به آن علاقه‌مند هستند. به نظر نمی‌آید چه در حمایت از آن و چه در مخالفت با آن جنجالی در جامعه وجود داشته باشد. دهه ۶۰ در آمریکا بودیسم قابل پذیرش نبود و به هیچ شیوه‌ای نمی‌توان رشد بودیسم را در آن زمان - که از جنگ ویتنام آغاز شده بود - از مسأله جنگ و مواد مخدر جدا کرد. در جامعه آمریکا همه از آنچه که در آسیا جریان داشته سرخورده شده بودند. انگیزه بیشتر ما از فراگیری بودیسم، آمیزه‌ای از علاقه فردی و میل به تغییرات اجتماعی بود. ادبانی که ما در فرهنگ یهودی - مسیحی خود با آنها بزرگ شده بودیم، از به‌وجود آوردن روحیه معنوی و اخلاقی عاجز بودند. ما می‌خواستیم جامعه و جهان خود را تغییر دهیم و من معتقدم این تمایل از یک جایگاه بسیار اصیل نشأت می‌گرفت.

آیا امروزه این میل تغییر کرده است؟

بله. اکنون یک نسل کاملاً جدید از مردم را می‌بینیم که به بودیسم روی آورده‌اند، اما من ماهیت دقیق انگیزه‌های آنها را کاملاً درک نمی‌کنم. ما در آن دوره یک جریان عظیم بودیسم و موسیقی، کتاب‌ها، قهرمانان و افکار خاص خود را داشتیم. اما من نمی‌دانم که نسل امروز در قالب یک جنبش جمعی که به آنها اجازه می‌دهد تا اهداف خود را نظام‌مند و سازمان‌یافته بیان کنند، چگونه جمع شلمانند یا خیر؟ حس خودباختگی و ازهم‌گسیختگی شدید که اکنون در فرهنگ ما وجود دارد سبب شده که این جوانان بیشتر در معرض تعالیم بودایی قرار گیرند و برای کشف یک مفهوم جدید از هویت فردی که ریشه‌ای در هویت فرهنگی ندارد، مستعدتر شوند.

از نظر تاریخی، بودیسم تاگزیر است هرگاه وارد یک فرهنگ جدید می‌شود، خود را با آن تطبیق دهد. برای مثال هنگامی که بودیسم از هند به تبت یا از چین به ژاپن رفت، تغییراتی کرد. شما در پایان کتاب خود دین در آمریکا اشاره کرده‌اید که تطابق بودیسم با فرهنگ آمریکایی از نظر کیفی با هر نوع سازگاری دیگر که در گذشته داشته، متفاوت است، زیرا بودیسم در تلاش برای نفوذ به جامعه آمریکا، مجبور است خود را با جامعه‌ای هماهنگ کند که به گفته شما از درک یا توجه به تجربه اشراق، ناتوان است. در این باره توضیح دهید.

هنگامی که ما شروع به یادگیری کردیم، نمی‌دانستیم اشراق چیست و هنوز هم نمی‌دانیم، اما روشی که ما با کمک آن به این مسأله فکر می‌کنیم تغییر یافته است. اگر به گذشته برگردید - دهه ۶۰ - می‌بینید که اولین نوع

هلن تورکف (Helen Towerkov) در یکی از حساسترین مقاطع تاریخ بودیسم در آمریکا، زندگی کرده است. او بخشی از جنبشی بود که نگاه خود را به شرق معطوف کرده بود؛ جنبشی که مفاهیم پیچیده‌ای چون کرمه (۱)، نیروانا (۲) و اشراق (۳) را در زندگی مردم آمریکا به موضوعاتی روزمره و عمومی تبدیل کرد. تورکف، بنیانگذار و سردبیر نشریه Tricycle است که معروف‌ترین مجله بودایی آمریکاست. او بر چاپ دوم کتاب خود، دین در آمریکا، مؤخره شجاعانه‌ای نوشت که چهار سال قبل مجله Tricycle آن را منتشر کرد. وی در این کتاب از منحرف شدن اهداف تعالیم بودا در آمریکا به شدت انتقاد کرده است. نگاه تیزبین وی به مسأله حل شدن بودیسم در فرهنگ غرب، جنجالی و در عین حال روشنگرانه بود. او همچون دیگر هم‌نسلان خود، در بجه‌وحه جنگ ویتنام و ناکامی فرهنگ آمریکایی در یافتن پاسخ‌های معقول برای پرسش‌های اساسی زندگی، به آسیا و بودیسم متمایل شد. در نگاه او، این تمایل جنبشی عمومی برای تغییر آنچه که در جامعه و دولت غیرقابل پذیرش بود، به‌شمار می‌رفت و بالطبع بر آن بود تا چیزهایی را که ذاتاً پذیرفتنی نبودند، ریشه‌کن کند. تورکف در بیست و دو سالگی پس از تورر جان‌اف کندی، به‌عنوان یکی از اولین غربی‌ها و یکی از نخستین زنان غربی به‌مغزور ورود به حلقه روحانی شرق، وارد ژاپن شد. تورکف، ژاپن و صومعه‌های ژاپنی را رعب‌آور و دست‌نیافتنی یافت و برای فهم آن فرهنگ کاملاً بیگانه اطلاعات محدودی به‌دست آورد. اما با این حال دو سال دیگر هم در آسیا ماند و سرانجام از ژاپن به نیپال - جایی که با پنهان‌دگان بتی کار می‌کرد - رفت. تجارب او از کار با بتی‌ها تأثیر عمیقی بر وی گذاشت و سرانجام در اواسط دهه ۶۰ به آمریکا بازگشت. تورکف در پایان کتاب دین در آمریکا به توصیف افول دیدگاه اشراقی می‌پردازد و نظرات خود را درباره چگونگی کاسته شدن از اهمیت اشراق در بودیسم آمریکایی، با صراحت بیان می‌کند. او در این کتاب به انتقادی بی‌پروا از بودیسمی می‌پردازد که اشراق را با سبک زندگی مادی‌گرایانه و خودمدارانه آمریکایی سازگار کرده است و به جای آنکه هدف زندگی معنوی بداند، مانعی در برابر معنویت تلقی می‌کند.



بودیسم که جامعه آمریکا به آن گرایش پیدا کرد، زن بود. سوزوکی (۴) تأثیر فراوانی در توسعه و پیدایش فضای رشد زن در جامعه آمریکا برجای گذاشت و درباره اشراق گفتنی‌های بسیاری داشت. او درباره "ساتوری" (۵) و "کنشو" (۶) (انواعی از تجربه‌های اشراق) مطالبی عنوان کرد.

یکی از تفاوت‌های بزرگ این است که در جامعه آمریکا تمایل زیادی به رهبانیت وجود نداشته است.

آیا وقایعی که برای جامعه زن در آمریکا روی داده است را در مورد دیگر مکاتب بودایی آمریکا هم صادق می‌دانید؟

بله، به استثنای این مسأله که سنت زن همیشه پیش از دیگر مکاتب به رهبانیت وابسته است.

شما در کتاب خود نکات جالبی درباره فرهنگ آمریکا و آنچه که ماتریالیسم سکولار می‌نامید و تأثیر آن بر روش تفسیر عقایدی چون اشراق و مفهوم زندگی اشراقی بیان کرده‌اید. امروزه در بیشتر مکاتب بودایی در جهان غرب، معلمان و استادان از ورود اشراق به زندگی روزمره صحبت می‌کنند. اصطلاح زن روزمره شاید به خوبی این مکتب فکری را بشناساند، اگر چه این مفهوم، محدود و منحصر به زن نیست. پرسش این است: آیا آمریکا در حال تغییر شکل دادن بودیسم مطابق با شیوه سکولار و مادپرگرای خود است؟ آیا استادان و پیروان بودیسم در آمریکا سعی دارند اشراق را وارد زندگی خود کنند، بدون اینکه چیزی را تغییر دهند؟

بله فکر می‌کنم این‌طور باشد. البته این خطری است که در اینجا همه سنت‌های مبتنی بر "درمه" را تهدید می‌کند. ما می‌خواهیم شریعت، خود را با ما تطبیق دهد و نمی‌خواهیم خود را با آن هماهنگ کنیم. این سبک آمریکایی‌هاست.

در کشورهای بودایی، سبک‌هایی از زندگی وجود داشت که شما باید خود را با آن سازگار می‌کردید. جملاتی مانند: "من باید پوشش این نوع لباس‌ها را ترک کنم و از این به بعد، آن گونه لباس بپوشم، من باید چهارونیم صبح از خواب بیدار شوم، چه بخواهم، چه نخوام"، فی‌نفسه دارای ارزش است اما در کشور ما، زندگی روزانه مردم از تصمیم‌گیری‌های بی‌پایانی ساخته شده که همگی بی‌مورد و بی‌اهمیت است. آیا می‌خواهید شورت بخرید یا فورد؟ در تمام طول روز از ما می‌پرسند: چه نیاز دارید؟ مطمئناً شما می‌توانید خودخواهی و "خود" مغروران را در لابه‌لای این روزمره‌گی رها کنید اما باید یک نایفه روحانی و دارای قدرت معنوی فوق‌العاده باشید زیرا سرتاسر روز در معرض حملات تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌های بی‌اهمیتی هستید که "خود" حقیر و خودخواه شما را تقویت می‌کند. می‌توانید این کار را بکنید اما...

فرهنگ جامعه از آن حمایت نمی‌کند؟

نه، به هیچ وجه.

شما در مؤخره کتاب خود نوشته‌اید: مهمترین پرسش امروز ما این است که آیا آمریکایی کردن زن، بخشی از فرایند تطابق فرهنگی است یا آنچه که ما به تسامح آمریکایی شدن می‌نامیم، در واقع توجیهی است برای تبیین علل پذیرش زن توسط مادیگرایان سکولار؟

شاید زن یکی از سنت‌هایی است که کمترین حمایت را از عرفی شدن بودیسم به عمل می‌آورد. شما می‌توانید بودیسم تبتی سکولار داشته باشید یا بودیسم عرفی شرق آسیایی، درحالی که شخصاً فکر می‌کنم هرگونه‌ای از انواع زن نیاز به صومعه و عبادتگاه دارد. سنت‌های زیادی وجود دارد که در آنها بین عوام و خواص (راهبان و روحانیان)، مسائل عرفانی یا مادی، موضوعات عبادی یا خارق‌العاده، تعالیم و شعائر باطنی یا آشکار و برون‌گرا، حد و مرز باریک و نازکی وجود دارد که می‌توان به راحتی از یکی به دیگری رسید. زن سنتی است که به نظر من در فرایند عرفی شدن تا حد زیادی ماهیت خود را از دست می‌دهد. نامتعارف بودن زن- نیل به شکل کامل و جامع سنتی آن- در فضایی کاملاً امن و در محیطی جمعی و با مشارکت گروهی، حاصل می‌شود.

در بودیسم رهبانیت و ترک تعلقات، نقش محوری دارد. گوناگونی بودا لازم دید از همه چیز دل بکند تا آنجا که در طلب اشراق، از پادشاهی دست کشید. روشن است که او دیگران را نیز از صمیم قلب، تشویق به این کار می‌کرد. امروزه در محافل بودایی آمریکا، از چنین ترک تعلقی به ندرت صحبت می‌شود و همان‌طور که اشاره کردید مفهوم رهبانیت در بین بوداییان غربی، جایگاهی ندارد، اما افرادی مثل پروفیسور "رابرت تورمن" (۷) هستند که حس می‌کنند، بودیسم بدون سنت رهبانی، نمی‌تواند در آمریکا ادامه حیات بدهد. نظر شما چیست؟

من موافقم.

دلیل این امر اهمیت فی‌نفسه رهبانیت است یا کیفیت ترک تعلق که لازمه آن است؟

شما باید یک فضای ملموس و عینی داشته باشید تا فرایند کامل یک سنت را در آنجا پیاده کنید. بسیار دشوار است که بدون در اختیار داشتن چنین فضایی بتوانید به عمق "درمه" نفوذ کنید. امروزه همه این بوداییان تصور می‌کنند به اشراق دست یافته‌اند و تصور می‌کنند که همه اجزای شریعت را به‌جا آورده‌اند اما در همین حال به پرورش فرزندان، انجام وظایف شغلی، ساختن خانه و کارهای دیگر مشغولند. نقش راهب این است که فقط "درمه" را انجام دهد.

آیا آنچه بوداییان غربی از آن صحبت می‌کنند نوعی ترک تعلق است؟ یا ذهن بیشتر افراد معطوف به این پرسش است که چطور می‌توانم هر کاری می‌خواهم

بکنم، به طوری که کارهایم در مسیر اشراق هم باشد؟ چون همانطور که گفتید، صومعه‌ها مثل دیگ زودپز عمل می‌کنند، اما با چه هدفی؟ برای اینکه باعث رخ دادن اتفاقی شوند و از غفلت و جهالت به اشراق برسانند. به نظر می‌آید که عده کمی از غربی‌ها، به این مسأله علاقه مند هستند.

پیش از این هم در مورد اینکه جامعه نسبت به هرگونه پیشرفت معنوی حالت خصومت دارد، صحبت کردیم. این جامعه به‌طور غیرقابل‌باوری نسبت به سکوت بدبین است. جامعه سکوت را ناشی از ترس شدید تلقی می‌کند. تصادفی نیست که در اینجا صومعه‌های اندکی وجود دارد و حتی صومعه‌های مسیحی هم از بین رفته‌اند. صومعه مظهر سکوت است و در فرهنگ ما نشان‌دهنده فضایی است که می‌گوید: "آیست! آهسته‌تر، ساکت باش!". خواه صومعه مسیحی باشد خواه بودایی مکانی فیزیکی است که می‌گوید: "فقط ساکت باش". اما جامعه ما آن را دوست ندارد. خیلی وحشتناک است، اما اگر شما سروصدا را زیاد به راه بیندازید همه خوشحال می‌شوند.

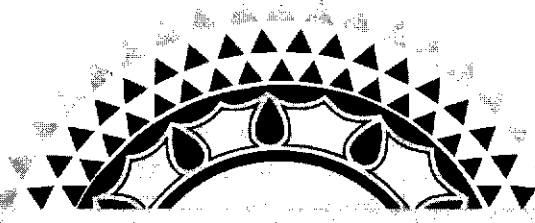
البته موقعیت‌هایی وجود دارد که بتوان با مردم درباره تجربه‌های عمیق و یا معنای واقعی ترک تعلقات، سخن گفت و باین ترتیب این مفاهیم را وارد جامعه کرد. ممکن است ما بعدها در جامعه یک آیین موقتی داشته باشیم، چیزی شبیه آنچه که در شرق آسیا، خاور دور یا تبت وجود دارد.

به تازگی فردی را دیدم که چیزی با عنوان "بودیسم بی‌قید و بند" را تبلیغ می‌کرد و خود را "بودایی آزاد" می‌نامید. آیا رایج شدن مدل "بودایی آزاد"، آرمان تغییرات بنیادین را تضعیف نمی‌کند؟

البته، اما به تاریخ آسیا بنگرید. چرا آمریکا می‌خواهد کاری انجام دهد که اساساً با آنچه در هند، تبت، ژاپن، چین، تایلند، سریلانکا، کامبوج یا ویتنام روی داده متفاوت است؟ افراد کمی به رسیدن به اشراق تمایل دارند. افراد کمی علاقه‌مندند خود را بیدار کنند. بنابراین وقتی شما درباره "اشراق" حرف می‌زنید انگار درباره افراد معنودی صحبت می‌کنید درحالی که می‌بینید بقیه مردم دارند نج می‌کشند و شما سعی می‌کنید به هر ترتیب شده درد آنها را تسکین دهید.

آیا راه مطمئنی وجود دارد که در درون این دیدگاه تکثرگرا (پلورالیستیک) بدون اینکه شخصاً مسیر اشراق را در پیش بگیریم، آن هدف متعالی تضعیف نشود و اشراق همچنان به عنوان هدف غایی و متعالی باقی بماند؟ پرسش من این است: بودیسم آمریکایی اکنون با اشراق چه می‌کند؟

فکر می‌کنم به جای خوبی رسیدیم. آرزوی من این است که یک مرکز روحانی بتواند به این مسائل پاسخ دهد. اما اگر دوباره به آسیا نظری بیندازیم، می‌بینیم که ضرورتاً چنین نیست. در واقع این امر به آنچه که در



کلیسای کاتولیک روم روی داد بی‌شبهت نیست. نظام اجرایی کلیسه عاقبت همه مسائل ریز و درشت عرفانی را رد کرد تا جایی که دیگر هیچ عامل عرفانی در آن وجود نداشت. پرسش این است: شما چگونه می‌توانید چیزی را در درون فرهنگ حفظ کنید تا سنت اشراق در قالب یک نوع بودیسم سکولار عملاً بتواند به وظیفه روشنگری و بیداری بخشی خود عمل کند؟ چگونه می‌توانید به تداوم یک گفت‌وگو کمک کنید؟ در کلیسه گفت‌وگو از بین رفته حداقل تا جایی که ما می‌دانیم. شما در غرب پرورش یافته‌اید بدون آنکه بدانید آیا کسی در کلیسه تا به حال در مورد واقعیت "ندانستن" تفکر کرده است یا خیر، که حتماً چنین امری رخ داده است.

اگر شما نوشته‌های آیه اولیه کلیسه را بخوانید آنها درست مانند استادان فن به نظر می‌رسند اما این چیزها را به ما یاد ندادند و ما مردم سکولار- به آنها دسترسی نداشتیم.

بهترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که راه‌های ارتباط را در درون نوعی بودیسم کثرت‌گرا باز بگذاریم زیرا در این صورت بودیسم کاملاً عرفی شده‌ای خواهیم داشت. اما اینکه این نوع بودیسم نسبت به چیزهای سکولار شده دیگر جالبتر خواهد بود یا خیر، واقعاً نمی‌دانم. ممکن است نباشد.

اما از طرف دیگر، فکر می‌کنم بودیسم فواید زیادی برای این کشور دارد و تأثیر بسیاری بر خودآگاهی آمریکا داشته است. نیازی نیست که رابطه عرفانی گسترده‌ای با حیات داشته باشید تا در بارید ارزش واقعی بودیسم چقدر است و لازم نیست که یک فرد متخصص یا قدیس باشید. شما می‌توانید دیدگاه‌های بودایی که وارد ادبیات مرگ شده و بر نگاه جامعه نسبت به مرگ تأثیر گذاشته است، را ببینید و نیز ردهای این تعالیم را در بعضی جنبش‌های زیست‌محیطی - با نوعی عملگرایی که از نظر من رویکردی عرفانی نیست- ملاحظه کنید. این تعالیم، رهیافت‌هایی واقع‌گرایانه هستند.

من درباره تأثیر نسبی بودیسم با شما موافقم، اما در پایان کتاب "تن در آمریکا به نکات جنجالی‌ای اشاره کرده‌اید. شما تمایز میان تغییر مؤثر نسبی - مثلاً ارتقای معیار مسائل اخلاقی یا وجدانی - و تفسیر تجربه فرد از دیدگاهی روشنگرانه یا به عبارت دیگر تعبیر اعمال فردی به مثابه تجلی یک دیدگاه کاملاً اشراقی را روشن کرده‌اید. شما گفته‌اید که جایگزین کردن غایت رفتار اخلاقی که با ذهنی بیدار در آمیخته شده است به جای هدف و مقصود اشراق، مقاومت انسان را در برابر امر ناشناخته و غیرقابل شناخت، که در کانون هر جست‌وجوی دینی قرار دارد، تقویت و تشدید می‌کند.

درست است. ولی این جریان‌ها باید به‌طور هم‌زمان ادامه داشته باشد، زیرا تأثیر هر گونه اشراق فردی ممکن

است دور از دسترس بقیه افراد اجتماع باشد. **دقیقاً منظور شما چیست؟**

شما می‌توانید در قلب خود یک قدیس بزرگ داشته باشید، اما تا چه میزان، زمینه برای پذیرش آنچه که او عرضه می‌کند، آماده است؟ عده بسیار کمی می‌خواهند به اشراق برسند. ممکن است این جریان در فرآیند تکامل بشر رخ دهد. من واقعاً نمی‌دانم که آیا بشر امروزه کمتر از دو هزار سال قبل به اشراق تمایل دارد یا بیشتر؟ اما این امر کاملاً درست است که ما می‌خواهیم در مورد امور مختلف بدانیم. ما امروزه سبزه تعداد اندکی - نمی‌خواهیم درباره "ندانستن" چیزی بدانیم.

آیا فکر می‌کنید که امروزه معلمان بودایی آگاهانه به "ندانستن" تمایل ندارند؟

نه، این گونه فکر نمی‌کنم.

آیا آنها گمراه شده‌اند؟ آیا آنها واقعاً اشراقی را می‌خواهند؟

البته آنها منحرف شده‌اند. چه کسی از ما گمراه نشده است؟

منظور من با توجه به درک فرد از رابطه شخصی یا طریقت است. مثلاً فرد ممکن است بداند که می‌خواهد فردی خیر، نیکوکار، مهربان و رؤف باشد، اما آگاهانه - نمی‌خواهد به اشراق برسد.

بله. فکر می‌کنم یکی از رخدادهای امروز این است که مردم رشد کرده‌اند و دریافته‌اند که آنچه را تصور می‌کردند می‌خواهند در واقع نمی‌خواهند. شما بیست سال در طریق سیر و سلوک گام برداشته‌اید و کاملاً متعهد به ترک تعلق شده‌اید و بعد درمی‌یابید که نمی‌خواهید از چیزی دل بکنید. من در پایان کتاب به تشریح گفت‌وگویم با یک استاد بودایی پرداخته‌ام.

وی می‌گفت: "من هیچ اهمیتی به اشراق نمی‌دهم." خوب این برای هر بودایی، اعم از پیروان زن یا مکتب‌های دیگر، طرز تفکری بسیار جاهلانه به‌شمار می‌رود.

اما اکنون با گروهی از مردم مواجهیم که از پیومون راه اشراق ناامید شده‌اند. ممکن است بیست سال بنشینید اما به اشراق نرسید. بنابراین می‌گویید: "خوب که چی؟ لعنت بر این طریقت! من به اشراق نرسیدم و از ادامه راه منصرف شدم." شما از پیومون راه ناامید شده و دیدگاه خود را در باره آن تغییر می‌دهید. این تغییر در نگاه به تدریج تعالیم و آموزه‌های سنتی را سکولار می‌کند. عرفی شدن از افرادی شروع می‌شود که با استاد خود مشاجره شدیدی داشته‌اند. آنها درمی‌یابند که استاد خود را دوست ندارند یا او آن گونه که فکر می‌کردند نیست. بنابراین دیدگاه آنها از روی خشم و عصبانیت تغییر می‌کند. با این حال، عرفی شدن این تعالیم، اجتناب‌ناپذیر است. عده بسیار کمی هستند که می‌خواهند به شیوه‌ای کاملاً اصیل، خودمختار و با بلوغ اندیشه زندگی کنند.

چه عاملی به تداوم سنت اشراق کمک می‌کند؟

فکر می‌کنم صومعه‌ها این وظیفه را برعهده دارند. آنها نماینده و پیشواز ادامه بقای این سنت هستند. اما این به آن معنا نیست که آنها کارخانه‌های تولید اشراق‌اند بلکه آنها راهنما و الگوی اشراق هستند. یافتن راه درست بدون صومعه کاری بسیار دشوار است غیرممکن نیست اما بسیار دشوار است.

شما در سنت یهودی با تاریخ رهنایت مواجه نیستید خارج از چارچوب حسیدیم- شاخه‌ای ارتدوکس از یهودیت- سنت اشراقی زننه و مستحکمی را پیدا نمی‌کنید اما اگر به فرهنگ حسیدیم نگاه کنید درمی‌یابید که فوق‌العاده زاهدانه است از نواج و بچهار شستن در این مکتب مجاز است اما این مکتب زنان، مردان و کودکان را با هم وارد نظام تعلیمی خود می‌کند و در آن "رب" (rebbe) نقشی همانند استاد فن را برعهده دارد. او از همه تجارب همراه با وجد جذبه عرفانی و شهود اشراقی برخوردار است.

آیا "رب" در همه جنبه‌های زندگی اجتماعی دخیل است؟

کاملاً "رب" از این نظر که تمام روز خود را در ارتباط مستقیم با سنت و در حال مطالعه متون روایی می‌گذراند شبیه به یک زاهد است. بنابراین از دیدگاه انسان‌شناختی، بسیاری از عواملی که صومعه را تبدیل به "کانون اشراق" می‌کنند در مورد ساختار حسیدیم نیز صادق هستند.

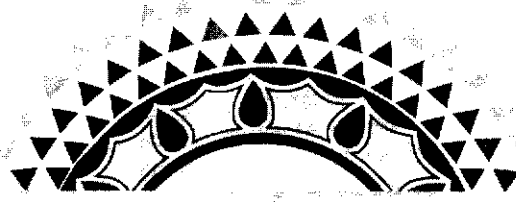
پس به زعم شما برای استادان "درمه" در غرب، داشتن نوعی واقع‌بینی، ضروری است؟

بله. البته من سخت مشتاقم که بینم همه استادان بودایی کاملاً واقع‌بین شده‌اند اما متأسفانه چنین نیست. ما هر روز، بیش از پیش شاهد معلمانی هستیم که آنچه را که از آن سررشته‌های نازند تدریس می‌کنند اما این امر اجتناب‌ناپذیر است.

با وجود اعتقاد به اجتناب‌ناپذیر بودن این روند، چه کار می‌توان کرد؟

افراد بسیاری هستند که زن را تعلیم می‌دهند نظیر "معلمان" (zen senseis)، "استادان" (zen roshis) یا دیگران که از نظر سنت زن باید حداقل نوعی تجربه غیرمتقابل (۸) را درک کرده باشند. مطمئناً آنها این تجربه را دارند اما باید درک خود را به کمال برسانند. روشن است که اکنون این گونه نیست. وقتی شما معلمانی را که به نسل قبل تعلیم می‌دادند از نظر بگذرانید و به جانشینان آمریکایی آنها توجه کنید، اختلاف زیادی را مشاهده می‌کنید. این مسأله هم در مورد بودیسم بتی صادق است و هم در مورد زن و هم تراواله. معلمان آمریکایی که تحت تعلیم معلمان اصیل بودایی قرار داشته‌اند بیش از دیگران به این حقیقت آگاهند.

توضیح این امر برای کسانی که به تازگی وارد جامعه بودایی شده‌اند - نسل دوم و سوم - بسیار دشوار است که ما چقدر در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ در داشتن معلمانی که از سرزمین‌های بودایی به اینجا می‌آمدند خوش اقبال بودیم.



اینها معلمان بودایی معمولی نبودند ما از آنها جوهره و مغز تعلیم بودا را دریافت می‌کردیم. حتی قبل از اینکه دالایی لاما (۹) به غرب بیاید، ما استادانی همچون کالو رینپکه (۱۰) کارمایا و ترونگیا رینپکه (۱۱) را داشتیم. سطح تعلیم "درمه" در آن زمان فوق‌العاده بالا بود.

همین مسأله در مورد ذن هم بود. به افرادی مثل سوین روشی (۱۲)، یاسوتانی روشی (۱۳) و حتی نیوگن سنزاک (۱۴) نگاه کنید. اینها راهبان معمولی نبودند. افرادی فوق‌العاده بودند. پس -البته تا حدودی- بودیسم یا باید محدود و نخه‌گرا باقی می‌ماند و یا گسترش می‌یافت. عرفی شدن تعلیم، اجتناب‌ناپذیر است. جای مانم گرفتن برای این مسأله نیست. بودیسم همانند هر سنتی که ۲۵۰۰ سال قدمت داشته، بسیار انعطاف‌پذیر است و اگر چنین نبود، هرگز از محدوده هند فراتر نمی‌رفت.

شما پیشتر گفتید که بسیاری از معلمان امروزی، همانند معلمان خود نمی‌توانند مفهوم ذهن بیدار را به شاگردان انتقال دهند.

بله، اما من باید با پیش‌فرض‌های خود سروکار داشته باشم. من تحت تعلیم معلمانی قرار گرفتم که به‌شدت درباره مسائل مربوط به تعلیم درمه، سخت‌گیر بودند. اکنون بعضی از همین معلمان به هر کسی که از راه برسد تعلیم می‌دهند آنها تغییر کرده‌اند.

شما به تلاش برای فهم آنچه که غیر قابل شناخت و درک ناشدنی نامیدید، اشاره کردید. به نظر می‌آید بر این عقیده‌اید که اگر معلمی -که "درمه" را تدریس می‌کند- جوهره طریقت معنوی و هدف آن را تعلیم ندهد، چیزی اساسی و بنیادی نادیده گرفته شده است.

هنوز نمی‌دانیم. شاید چنین باشد. در سنت ذن، شاگردان مرتب با استادان خود جلسه دارند. بهترین کاری که هر معلم می‌تواند بکند این است که به آنها طریق مراقبه (۱۵) را نشان دهد.

البته من ترجیح می‌دهم که همه تحت تعلیم استادانی باشند که راه اشراق را خود- بدون استاد- بی‌موده‌اند. آیا خارق‌العاده نخواهد بود که جهان پر از کسانی باشد که دارای ذهنیت‌هایی بیدار و روشن‌نگر هستند؟

شما می‌پرسید: آیا فوق‌العاده نیست که همه به اشراق برسند؟ اما ممکن است شخص دیگری بگوید: اگر کسی به من راه مراقبه را نشان دهد من اهمیتی

نمی‌دهم. بنابراین بین داشتن یک معلم به اشراق رسیده و یک معلم غیر اشراقی، فرق زیادی هست.

نه. مطمئن نیستم که چنین تفاوتی باشد. چند نفر از مردم می‌توانند از یک معلم به اشراق رسیده بهره بگیرند؟ شما می‌خواهید من را مجبور کنید که قاطعانه با بله یا خیر پاسخ بدهم، اما ما نمی‌دانیم، مثلاً من فکر می‌کنم مجله Tricycle بسیار ارزشمند است. اما یک مجله مربوط به اشراق نیست. تنها کاری که انجام می‌دهد، معرفی "درمه" به مردم است. مردم باید راه خود را پیدا کنند و از ادراک خود الهام بگیرند.

من در جایگاه یک بودایی و استاد شریعت بودایی همیشه به بودیسم و ذن تعلق خاطر داشتم، اما در مقام سردبیر یک مجله همیشه دغدغه من این بوده است که بودیسم، چه چیزی برای عرضه دارد که قبلاً در این کشور وجود نداشته است؟ اگر کاری که می‌کنیم نسخه‌برداری و تکرار همان چیزهایی باشد که قبلاً در سنت‌های مسیحی، یهودی وجود داشته، کار ما اتلاف وقت است.

مثلاً بودیسم متعهد را در نظر بگیرید. مطمئناً هیچ مشکلی برای یک فرد بودایی که می‌خواهد در زنان، مرکز آسایشگاه بیماران ایدزی یا هر جای دیگر کار کند وجود ندارد، اما شخصاً نمی‌دانم چه خصوصیتی باعث می‌شود این برنامه‌ها را بودایی بنامیم و یا به‌جای اینکه فقط بودایی بنامیم، به آنها لقب بودایی متعهد بدهیم، من تفاوتی در آنها نمی‌بینم. بین این فعالیت‌ها و آنچه که مؤسسات خیریه مسیحی انجام می‌دهند نیز فرقی نمی‌بینم. معنای امور خیریه در مسیحیت شگفت‌آور است. منظور من این نیست که خدمت‌رسانی به بیماران ایدزی، کار در آسایشگاه یا دیگر امور خیریه، مفید نیست. بلکه بیشتر علاقه‌مند بنام بودیسم علاوه بر چیزهایی که قبلاً وجود داشته چه چیزی برای عرضه دارد؟ ما پیش از این نیز دارای حس تعامل اجتماعی بودیم و این حس عمیقاً ریشه در فرهنگ ما دارد.

پس بودیسم چه حرف تازه‌ای دارد؟ مطلب تازه‌ای که بودیسم عرضه می‌کند و در فرهنگ ما وجود ندارد، ماهیت ذهن است. درک این حقیقت که ذهن شما این قابلیت را دارد که رنج فراوانی را برای شما و دیگران به وجود آورد و نیز می‌تواند بسیاری از رنج‌های شما و دیگران را از بین ببرد. نیازی نیست که شما یک

نابغه عرفانی باشید تا بتوانید این تعلیم را در زندگی روزمره خود به‌کار بگیرید. ما به شیوه‌ای بسیار عمیق و ظریف درباره ماهیت ذهن صحبت می‌کنیم و هنگامی که شما امکان یک واقعیت غیردوگانه را می‌پذیرید، حتی مفهوم رافت و خیرخواهی هم تغییر می‌کند.

وقتی درباره شناخت ماهیت ذهن صحبت می‌کنید، آیا منظور تان ادراک امر مطلق است یا مفهومی از واقعیت غیردوگانه؟ آیا تفاوت بین آنچه که شما اخلاق مسیحی نامیدید و آنچه که بودیسم به عنوان دیدگاه اخلاقی عرضه می‌کند، از یک ذهن بیدار یا نوعی شناخت از واقعیت غیردوگانه ناشی می‌شود؟

بله، اما دوباره می‌گویم تعداد بسیار معدودی از مردم حقیقتاً می‌توانند حرارت زندگی در یک واقعیت کاملاً غیردوگانه را تحمل کنند.

خوشبختانه چنین نمونه‌هایی داریم، گرچه می‌دانیم دست یافتن به این مرحله دشوار است.

مطمئناً بسیار باشکوه خواهد بود که ببینیم تعلیم بودیسم توسط ذهنی تجلی یافته است. شما باید نوعی تجربه از قابلیت و امکان خالی کردن ذهن خود را داشته باشید در غیر این صورت این امر، چیزی فرضی و تخیلی می‌نماید. تعلیم ذهن، سنت اشراق هستند. آن تعلیم برای فرهنگ ما بیگانه است، اما می‌توان آنها را به گونه‌ای گسترده و مفید وارد این فرهنگ کرد. این آموزه‌ها می‌توانند بر جامعه و بر احساس مسؤلیت مردم نسبت به خود و دیگران تأثیر عمیقی بگذارند. این سنت اشراق است.

پی‌نوشت‌ها:

- | | |
|------------------|-------------------|
| 1-Karma | 9-Dalai Lama |
| 2-Nirvana | 10-Kalu Rinpoche |
| 3-Enlightenment | 11-Karmapa and |
| 4-Suzuki | Trungpa Rinpoche |
| 5-Satori | 12-Soen Roshi |
| 6-Kensho | 13-Yasutani Roshi |
| 7-Robert Thurman | 14-Nyogen Senzaki |
| 8-Nondual | 15-Meditation |

